مهری افول کرد و نهان از زمین شده	پنهان همی ز دیده ی هر تیزبین شده
فیض مدام بود ز سوی خدا مرا	غافل شدم من و ز کفم آن مهین شده
چون گل ز دیده ژاله ز هجران فشاندن است	کارم ندانم از چه مرا حال این شده
چون ذکر آن شود دل و جانها غمین شود	نامش چو برده اند جهانی حزین شده
آنکس که خیر و مهر از او آشکار بود	آنکه به دل مطیع خداوند و دین شده
سجاد بود او و به احسان شهیر از آن	من را رجاست کاو به بهشت برین شده
یار قدیم رفت و مرا غم ندیم شد	گویی که گرگ دهر مرا در کمین شده
ادعوک یا اله؛ له رحمة بسیط	یا سیدی ز دست چه درّ ثمین شده
«ادعوک راجیاً و انادیک فاستجب»	سرها ز غم نهاده چو بر آستین شده
ای آنکه نیست فرق میان اراده اش	با آنکه بر نوشته به لوح جبین شده